

پارادوکسی بنام «دولت فمینیستی»! از تقی روزبه



به مناسبت ۸ مارس مطالب و مقالات گوناگونی با رویکردهای متفاوت نسبت به جنبش زنان در مبارزه علیه تبعیضات جنسی نگاشته شدند. در یک تقسیم بندی کلی می توان آن ها را به دو رویکرد تقسیم کرد که اولی تبعیضات و رهائی از آن را در چارچوب مناسبات قدرت و مبارزه علیه همه اشکال قدرت جستجومی کند و دیگری نهایتا رهائی را در توسل به قدرت برتر و مدافع حقوق زنان.

از منظر یک رویکرد جامعه گرایانه و ضد قدرت در مقاله طیف بندی گفتمانی و چندچالش مهم زنان می خوانیم*: «بطورکلی جنبش فمینیستی رادیکال را قبل از هرچیز باید و می توان در چارچوب مناسبت قدرت و مبارزات بی وقفه علیه آن قرارداد که از جمله علیه مردسالاری و دولت سالاری خادم تبعیض ها و سرمایه سالاری که برای افزایش سود و گرداندن چرخه بازتولیدگسترده سرمایه، چه با نیروی کارارزان زنان و چه حتی از کارمجانی و گسترده و بدون دستمزد زنان در کارهای خانگی و یا عرصه بازتولیدنسل و پرورش نیروی کار، و نیز کلا کالائی کردن حنیسیت و تن به ابژه ای که به اشکال مختلف و مستقیم یا غیرمستقیم، در کلیه شبکه های قدرت اعم از کلان و یا خرد، تحت سرکوب و اعمال خشونت و استثمار همه جانبه قرار دارد».

اما در نوشته دوست گرامی شهاب برهان* از خلال چندین تز، دولتی بنام دولت فمینیستی سربرآورده است که قرار است به یمن اعمال قدرت (با فرامین و بگیر و به بندهایش) تمامی ریشه های تبعیضات تاریخی و غیرتاریخی در موردزنان را به شکل ضربتی حل کند: «دولتی که «معارض و مهاجم به همه ساختارهای مادی و فرهنگی (زیربنائی و روبنائی) مردسالاری و پدر سالاری در هر سوراخ و سنبه و پستوی جامعه» است». ظاهرا این اندازه هم کافی نبوده و او برای آن که ماهیت و

عملکردچنین دولتی را به شکل گویاتری شیرفهم کرده و به تصویربکشد، در تز دیگری وظایف آن را این چنین گوشزد می کند:

« زیرا نهادن یا بی اعتنائی به حقوق و آزادی های زنان چه در دستگاه های دولتی و چه در محیط کار یا خیابان یا خانواده و زایشگاه و کودکستان و غیره باید همچون دزدی و جنایت، تبه کاری به حساب آید و ترس و فرار از مجازات ارتکاب به آن، همچون ترس از مجازات تبه کاری های دیگر در فرهنگ عامه جا بیافتد». پیش فرض چنین گزاره هائی آن است که گویا اولاً این دولت است که متصدی جا انداختن فرهنگ عامه بطورکلی است که در حوزه اخص مربوط به زنان هم برهمین منوال است (نقدا برای حل این معضل ما باید پذیرای یک دولت ایدئولوژیک و تمامیت گرا و همه توان باشیم. ظاهراً تجربه این نوع دولت ها چه در نقاط دیگر و چه البته در خودایران و در حکومت اسلامی کافی نبوده است) و ثانیاً این جا انداختن اساساً با تکیه با برخوردهای سخت تنبیهی و اعمال خشونت و زندان، در قیاس با مجازات های سایر تبه کاری ها، صورت می گیرد. اسم آن را هرچه بگذاریم البته نمی توان فرهنگ سازی نامید. واقعیت آن است که فرهنگ اگر واقعاً منظورمان «فرهنگ» باشد هیچ گاه نتوانسته و نمی تواند از بالا و از طریق سرکوب و اعمال اتوریته و به یمن بگیر و بند شکل بگیرد (اگر پای چماق و زندان و بگیر و بندین در میان باشد قاعدتاً خود حکومت اسلامی باید نتوانسته باشد فرهنگ موردنظرخود را جا انداخته باشد).

دولت ها در بهترین حالت اگر خود شرنباشند، زیرفشارجامعه می توانند تسهیل کننده باشند و نه پیشران یک فرهنگ مترقی و مردمی. مداخله گسترده آن عموماً جز به لوٹ و تباه کردن اصل ماجرا نخواهد انجامید. چنان دولتی را تنها می توان در صورتخیلی به تصویرکشید. علاوه براین، گرچه بی تردید تدوین قوانین ناظر بربرابرحقوقی زنان و مردان در جای خود واجداهمیت است و برایش باید مبارزه هم کرد، که حتی خوداین هم بدون مبارزه از پائین و بیش از همه توسط یک جنبش بزرگ و مستقل زنان و تحمیل آن به دولت ها و نظارت مستمر برآن ها نشدنی است، اما این تنها بخشی از کل ماجراست و بخش مهم دیگری هم به فرهنگ و رسوبات تاریخی و مناسبات قدرت در سطوح گوناگون جامعه برمی گردد که با آن ها نمی توان عمدتاً از طریق سخت افزاری برخوردکرد و البته جاری کردن یک مبارزه فرهنگی دموکراتیک و سازنده از پائین نیز یکی از کارکردهای جنبش های بزرگ فمنیستی است. اما برخوردابزاری و از بالا با فرهنگ از دیرباز در نظام های

استبدادی همواره جای برجسته ای داشته و نظام کنونی ایران و «دستاوردهای آن» از این جهت هم تجربه زنده ای در برابر همه قرارداده است.

بگذریم از این که مبارزه با تبعیض جنسی اگر بخواهد از سطح برابر حقوقی فراتر برود و به ژرفا و عوامل ریشه ای تر و بازتولیدکننده آن نزدیک شود ناگزیر است به حوزه بازتولید اجتماعی و مناسبات سرمایه داری هم فرابروید که در این تزاها اساسا جایی ندارد. آنگاه مساله از «دولت واقعا لائیک» فراتر می رود که تزاها در چارچوب آن نگاشته شده اند.

علاوه برآن، سوای رابطه دولت و مذهب، ایضا هر نوع دولت ایدئولوژیک که رفتار پدرسالارانه از جمله خصایص آن هاست، در این تزاها مغفول واقع شده است. و البته این هم چندان عجیب نیست چون خودتزاها بر دولتی ناکجا آبادی و بری از تعلقات پدرسالارانه که وجود خارجی ندارد و البته از نوع اقتدارگرا و به ناگزیر یک دولت ایدئولوژیک و دارای «رسالت تاریخی» بنا شده است که اگر آن را به تراشیم، کنه «مردسالارانه» نهفته در آن نمایان خواهد شد. چرا که خشونت و قدرت و اعمال قدرت و فرهنگ سازی از بالا و امثال آن، با مردسالاری خویشاوندی نزدیکی دارد.

فشار جنبش ها به دولت ها و تحمیل مطالبات و خواست ها به آن یک چیز است، دخیل بستن به دولت ها و دولتی شدن آن چیز دیگر. دولت ولو تاجی بر سر از فمنیسم همان بار خواهد آورد که مثلا «سوسیالیسم دولتی»، سوسیالیسم از بالا ... بوجود آورد. همذات پنداری مدافعان رهائی زنان با چنین دولتی «رهائی بخش»، اگر که به فرض می توانست صورت واقعی به خود بگیرد، خود اوج فاجعه می بود!

تقی روزبه - مارس ۲۰۱۹

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/03/blog>